

صلى الله عليه وسلم



دانشگاه آزاد اسلامی

واحد تهران مرکزی

دانشکده ادبیات و علوم انسانی گروه فلسفه و حکمت اسلامی

پایان نامه جهت اخذ مدرک کارشناسی ارشد (M.A)

رشته فلسفه و حکمت اسلامی

عنوان:

حدوث و قدم نفس از دیدگاه افلاطون و

شیخ اشراق

استاد راهنما:

جناب آقای دکتر محمد اکوان

استاد مشاور:

جناب آقای دکتر عزیز الله افشارکرمانی

نگارنده: الهام همت یار

تابستان ۱۳۹۰

تقدیم به:

سپاس بیکران خداوندی که بشر را خلق کرد تا معرفت او را به قدر توان و همت خویش در یابند و جان و روح ما را از عشق خویش سیراب نمود. و تشکر از پدر و مادر عزیزم و همسر فداکار و پدر و مادر گرامیش که هر کدام به اندازه توانشان و چه بسا بیش از آن یاریگرم بوده اند و دعای خیرشان گره گشای بسیاری از مشکلات پیش رویم بوده است و قدر دانی از زحمات تمام کسانی که در نوشتار این پایان نامه به بنده کمک های فراوانی نموده اند.

سپاسگزاری

بی تردید تهیه و نگارش پایان نامه های دانشگاهی عملی جمعی و گروهی است اگر چه سرانجام به نام یک دانشجو و دانش پژوه ثبت خواهد شد. در این میان استادان و دانشمندان دانشگاهی به حق تاثیر گذارترین همراهان دانشجویان محسوب می شوند و نقش آنها در تدوین پایان نامه ها بی نظیر است. از این رو بنده از استاد فرهیخته جناب آقای دکتر محمد اکوان - استاد راهنما- که راهنمایی هایشان راهی روشن پیش روی من نهاد سپاسگزارم و نیز سپاس صمیمانه خود را به استاد ارجمند آقای دکتر عزیز الله افشار - استاد مشاور- که به این تحقیق غنا بخشیدند تقدیم می نمایم.

فهرست مطالب

۱	مقدمه.....
۴	فصل اول: کلیات.....
۵	۱-۱ بیان مسأله.....
۵	۲-۱ هدف و اهمیت تحقیق.....
۶	۳-۱ پیشینه‌ی تحقیق.....
۶	۴-۱ فرضیه تحقیق.....
۶	۱-۴-۱ سؤالات تحقیق.....
۶	۵-۱ محدوده و قلمرو تحقیق.....
۷	۶-۱ روش تحقیق.....
۷	۷-۱ طرح پژوهش.....
۸	فصل دوم: قدم نفس از دیدگاه افلاطون.....
۹	۲-۱ تعریف نفس از دیدگاه افلاطون.....
۱۱	۲-۲ تبیین ماهیت نفس.....
۱۴	۲-۳ ادراک نفس.....
۱۵	۲-۴ قوای نفس.....
۱۸	۱-۴-۲ کارکرد قوای نفس.....
۱۹	۲-۴-۲ وظیفه‌ی اجزای نفس.....
۲۰	۵-۲ بساطت نفس.....
۲۳	۶-۲ حقیقت نفس.....
۲۵	۷-۲ ادله تجرّد نفس از نظر افلاطون.....
۲۷	۸-۲ معنای «قدم» در نظر افلاطون.....
۲۷	۹-۲ ادله افلاطون بر قدم نفس.....
۳۲	۱۰-۲ بقا و جاودانگی نفس.....
۳۸	فصل سوم: حدوث نفس از دیدگاه سهروردی.....
۳۹	۱-۳ تعریف نفس از دیدگاه سهروردی.....
۴۳	۲-۳ تبیین ماهیت نفس.....

- ۳-۳ ادراک نفس ۴۵
- ۳-۴ قوای نفس ۴۷
- ۳-۵ بساطت نفس ۴۹
- ۳-۶ تجرد نفس از دیدگاه سهروردی ۵۰
- ۳-۷ معنای کلمه «حدوث» در نظر سهروردی ۵۶
- ۳-۸ ادله‌ی سهروردی بر حدوث نفس ۵۸
- ۳-۸-۱ دلایل سهروردی در حکمه‌الاشراق - به همراه ترجمه و شرح ۵۸
- ۳-۸-۲ ترجمه‌ی شهرزوری بر حکمه‌الاشراق ۶۱
- ۳-۸-۳ نظریه‌ی افلاطون به زبان شهرزوری ۶۵
- ۳-۸-۴ ترجمه‌ی شرح حکمه‌الاشراق قطب‌الدین شیرازی ۶۵
- ۳-۸-۵ ردّ نظر شیخ اشراق توسط قطب‌الدین شیرازی ۷۱
- ۳-۸-۶ نظر افلاطون بنا بر دیدگاه قطب‌الدین شیرازی ۷۴
- ۳-۸-۷ استدلال‌ات افلاطون بر قدم نفس ۷۵
- ۳-۸-۸ متن شرح انواریه ۷۵
- ۳-۸-۹ ترجمه‌ی کتاب تلویحات سهروردی ۸۱
- ۳-۸-۱۰ شرح التلویحات اللّوحيه و العرشیه از ابن کمونه سعد بن منصور: ۸۲
- ۳-۸-۱۱ نظر شهرزوری در کتاب رسائل الشجره الالهیه ۸۵
- ۳-۸-۱۲ حدوث و قدم نفس در حکمت متعالیه: ۸۹
- ۳-۹-۱ جاودانگی نفس ۹۰
- ۳-۹-۲ مراد از بقا ۹۱
- ۳-۹-۳ رابطه تجرد و بقا: ۹۱
- ۳-۹-۴ دلایل سهروردی بر بقا و جاودانگی نفس: ۹۲
- ۳-۹-۵ تفاوت معاد و بقا ۹۴
- فصل چهارم: بررسی و تطبیق دیدگاه‌های افلاطون و سهروردی ۹۷
- ۴-۱ بررسی و تطبیق دیدگاه‌های افلاطون و سهروردی: ۹۸
- ۴-۱-۱ بررسی و تطبیق نظرات افلاطون و سهروردی در رابطه با تعریف نفس: ۹۸
- ۴-۱-۲ بررسی و تطبیق نظرات افلاطون و سهروردی در رابطه با تبیین ماهیت نفس: ۹۹
- ۴-۱-۳ بررسی و تطبیق نظرات افلاطون و سهروردی در رابطه با ادراک نفس: ۱۰۰

- ۴-۱-۴ بررسی و تطبیق نظرات افلاطون و سهروردی در رابطه با قوای نفس:..... ۱۰۱
- ۴-۱-۵ بررسی و تطبیق نظرات افلاطون و سهروردی در رابطه با بساطت نفس..... ۱۰۲
- ۴-۱-۶ بررسی و تطبیق نظرات افلاطون و سهروردی در رابطه با حقیقت نفس:..... ۱۰۳
- ۴-۱-۷ بررسی و تطبیق نظرات افلاطون و سهروردی در رابطه با تجرد نفس..... ۱۰۳
- ۴-۱-۸ بررسی و تطبیق نظر افلاطون و سهروردی در رابطه با حدوث و قدم نفس:..... ۱۰۵
- ۴-۱-۹ بررسی و تطبیق نظرات افلاطون و سهروردی درباره ی جاودانگی نفس..... ۱۰۹
- فصل پنجم: نتیجه گیری..... ۱۱۳
- نتیجه گیری..... ۱۱۴
- منابع و مأخذ..... ۱۱۶

چکیده انگلیسی

مقدمه

در این رساله سعی شده است به بررسی نظرات افلاطون و شیخ شهاب الدین یحیی سهروردی در رابطه با حدوث و قدم نفس پرداخته شود و لذا در این قسمت چکیده ای از گفتار و نظرات این دو فیلسوف بزرگ در باب علم النفس را می‌آوریم. افلاطون در رساله های متعددی همچون فیدون، فایدروس، ته ته تئوس، تیمائوس و جمهوریت مسئله نفس و به خصوص، نظریه شناخت را مورد بحث قرار داد و جوانب مهمی از علم النفس را نمایان ساخت. وی روح را در اصل از عالم مثل و موجودی دانست که قبل از تعلق به بدن نیز موجود بوده است. افلاطون می‌گوید همین که روح در تن جای گرفت، خودآگاهی را از دست داده و بی هوش می‌گردد ولی چون هیجان و تکاپوی ناشی از جریان رشد و تغذیه آرام تر گردید، حرکات دورانی روح، آرامش خود را باز می‌یابند دوباره روح به راه خود باز می‌گردد. نفس با گذشت زمان سیر خود را متعادل ساخته و از آن پس پیشرفت خود را با راه هر یک از مدارها سازگار می‌سازد. او در اثبات جاودانگی روح حجت های مختلفی ارائه می‌کند. ضعیف ترین آن ها دلیلی است که بر پایه ی آن، حیات از مرگ و مرگ از حیات بیرون می‌آید و اضداد همواره به نحو ادواری در گردشند. بنابراین مرگ نهایی وجود ندارد وی سپس به اقامه ی حجتی مبتنی بر تذکار یعنی مبتنی بر قرابت نفس و مثال می‌پردازد، او به بساطت نفس تاکید کرده و این حجت را می‌آورد که حیات و نفس یکی بوده و نفس ذاتاً از حیات بهره مند است در سخنان افلاطون دو تعبیر متعارض دیده می‌شود یک تعبیر روح امری بسیط تلقی شده و دیگری آنرا ترکیبی زیبا خوانده است و این دوگانگی از قوت سخن افلاطون کاسته زیرا در صورت ترکیب دیگر خلود نفس معنا نخواهد داشت. افلاطون در ضمن تفاوت ادراک عقلی و ادراک حسّی سخنی دارد که در ضمن آن نفس را به چشم تشبیه نموده و می‌گوید که چشم در معرض روشنایی خورشید اشیاء را می‌بیند نه در تاریکی، نفس نیز آنگاه که اشیای دارای نور حقیقت را مورد توجه قرار می‌دهند و به واسطه ی حواس با آن ها مواجه شود، تنها شبیحی درک می‌کند و حقیقت آن ها را نمی‌یابد. او سرانجام سبب شناسایی را «مثال» می‌داند. روان آدمی فارغ از امور مادی، صور و معانی اشیاء را

می‌یابد و از این طریق، می‌تواند بر جزئیات حکم کند. این همان جنبه‌ی پیشین علم است که سبب «تذکار» و علم می‌گردد. از این رو نفس قبل از بدن، در عالم مثل موجود و از حقایق عالم ماده، آگاه بوده است، اما آنگاه که به جسم تعلق گرفت، از طریق حواس منفعل می‌شود و تذکار، صورت می‌گیرد و از موجودات مادی آگاه می‌شود. به نظر افلاطون جسم مانع شناخت حقیقت است ولی روح، فی حد ذاته عقل محض است و با تأمل در حقیقت اشیاء به علم واقعی دست می‌یابد. اما روح به اعتبار اتحادی که با جسم دارد معارف را از طریق حواس کسب می‌نماید و چون حواس از کسب حقیقت ناتوان هستند، روح دچار لغزش و خطا می‌شود.

افلاطون سه چیز را سبب حصول شناسایی راستین می‌داند که آن عوامل عبارتند از: نام، تعریف، و صورت اصلی شیء که از طریق حواس درک می‌شود.

افلاطون حصول چهار درجه معرفت را در انسان مسلم دانسته: شناسایی به وسیله‌ی فرد، شناسایی به وسیله‌ی استدلال، عقیده و ظن که به ترتیب مختص بالاترین جزء، جزء دوم، جزء سوم و جزء چهارم است. از نظر افلاطون نفس سه بخش است، یکی نفس عقلی، دیگری آنکه منشأ شجاعت است و بخش آخر آن که سبب میل و شهوت است، وی این مطلب را با تمثیل ازابه ران و اسب به خوبی بیان می‌کند، روشن است که افلاطون به همه‌ی جوانب نفس توجه کرده و حتی بحث معرفت را نیز به خوبی تفصیل داده است و می‌توان او را نخستین فیلسوفی دانست که مسئله شناخت را جداگانه مطرح کرده است، امری که برخی از معاصران از آن به «تصور صریح نفس» تعبیر نموده‌اند و آن را به افلاطون نسبت داده‌اند.

و سهروردی هم در آثار خود از جمله لمحات، الواح عمادیه، حکمه الاشراق و ... به علم النفس پرداخته است. و از آنجا که درک حکمت اشراقی بر آگاهی به درون وجود انسان و تأویل هستی آدمی استوار است، خودشناسی و علم النفس در واقع کلید درک این حکمت و بحث اساسی و حیاتی آن را تشکیل می‌دهد. شاخص‌ترین بحث فلسفی سهروردی از لحاظ دید خاص اشراقی فصل مربوط به نفس است. هنگامی که شیخ از عناصر و طبایع و اختلاط و امتزاج آنان بحث می‌کند سخنانش چندان از گفتار مشائین دور نیست. ولی هرگاه قدم به عالم نفس می‌نهد با نظر گاهی دیگر به

موضوع می‌نگرد که با دید مشائیان اختلاف اساسی دارد. حکمای مشائی چه اسلامی و چه یونانی علم النفس را فصلی از طبیعات محسوب داشته و بیشتر به شرح قوی و فعالیت های نفس توجه دارند در حالی که شیخ اشراق علم النفس را به مباحث الهیات نزدیک می‌سازد و سخن او در نیرو های نفس نیست بلکه ارائه طریق در چگونگی نجات نفس از زندان تن و رهایی انسان از ظلمات جهان مادی است. علم النفس سه‌روردی ثمر بحث نظری نیست بلکه محصول یک درون‌نگری و آگاهی به ضمیر است که فقط از طریق ریاضت و مهار کردن اثرهای نفس اماره امکان پذیر است. انسان به وضوح درک می‌کند که علم النفس اشراقی از مشاهده و سیر درونی که نتیجه‌ی حکمت عملی و به کار بستن اصول اخلاقی و عرفانی است به دست می‌آید نه از صرف بحث و فحص و قیل و قال. و به همین جهت هدف این علم متوجه کردن طالب به امکان نجات انسان از قید محدودیت های مادی و وصال به آزادی واقعی است که فقط در افق بی‌انتهای فضای عالم ملکوت امکان پذیر است. علم النفس اشراقی همواره با یکی از اساسی‌ترین اصول حکمت سه‌روردی توأم است که همان اعتقاد به عالم ربّ النوعی و مثالی است. مراتب طولیه و عرضیه‌ی نور و انوار قاهره و مدبّره و اسپهبدیه که سه‌روردی با چنان دقت از آن بحث می‌کند و با نبوغ خاص خود با اصطلاحاتی نوین بحث درباره‌ی این عوالم را در قالب لسان بشری در می‌آورد، همگی حاکی از اهمیت عالم ملکوتی و ربّ النوعی در تفکر اوست.

فصل اول

کلیات

۱-۱ بیان مسأله

بی‌تردید یکی از دغدغه‌های اساسی ذهن بشر، مسأله حدوث و قدم نفس است که هر فیلسوفی بنا به تفکر خود و درکی که از شناخت نفس و وجود آن دارد پاسخی درخور توجّه به این مسئله داده است از میان فلاسفه غرب افلاطون نظراتی بیان کرده که شاید بتوان گفت بنیان تفکر دیگران واقع شده است و از بین فلاسفه‌ی اسلامی سهروردی به خاطر نظام نوری و اشراقی خود تفکرات خاصی دارد که مورد توجه فلاسفه بعد از خود قرار گرفت. لذا در این رساله ما سعی نمودیم تا نظرات این فلاسفه را برای بررسی و تطبیق مقایسه‌ای خود برگزینیم. همچنین در آغاز به مطالب زیرشاخه‌ای نفس پرداخته شده تا درک درستی از دیدگاه‌های هر دو طرف ارائه گردد و در انتها، بعد از بررسی جداگانه، به تطبیق نظرات هر دو پرداخته شده است.

۱-۲ هدف و اهمیت تحقیق

این تحقیق بر اساس سیری که دنبال می‌کند هدفش بررسی نظرات افلاطون و سهروردی در رابطه با حدوث و قدم نفس است و این که هر کدام برای گفتار خویش به چه دلایلی اشاره می‌کنند و آیا آن دلایل قانع‌کننده هست یا برای کسانی که آنها را بررسی نموده‌اند حجّت بوده است. هدف رسیدن به این مطلب است که آیا نفس حادث است یا قدیم؟ و این که هر کدام از این دو فیلسوف تطبیقی بین نظریاتشان انجام شود تا شاید به رویکردی مستقل بتوان رسید.

۳-۱ پیشینه‌ی تحقیق

از میان مقالات و کتبی که نوشته شده می‌توان به مقاله دکتر سید محمد علی دیباجی در رابطه با تجرد نفس از نظر سهروردی اشاره کرد و مقالات اساتید حوزه از جمله آقای غلامرضا فیاضی و آقای محمد میری که هر کدام در زمینه نفس مقالات درخور توجهی است و کتبی که در این زمینه بنده به آنها مراجعه نمودم و استفاده‌های شایانی به بنده نموده از جمله آنها: تاریخ فلسفه‌ی کاپلستون، فلسفه‌ی افلاطون، تاریخ فلسفه یونان از گاتری، شعاع اندیشه و شهود از دکتر دینانی، سفر نفس از دکتر حائری یزدی، و کتب دیگری که در این قسمت جای بیان آن را ندارم. بنده با استفاده از کتب و مقالات و پایان‌نامه‌های دانشگاهی از دوستان که به طور غیرمستقیم به موضوع بنده پرداخته بودند، توانستم به گردآوری این رساله بپردازم.

۴-۱ فرضیه تحقیق

طرح دیدگاه افلاطون و شیخ اشراق و بیان اختلافات و اشتراک در بیان نوع تفکرات و زبان این دو فیلسوف.

۱-۴-۱ سؤالات تحقیق

- ۱- نظر افلاطون در رابطه با قدم نفس چیست و چه دلایلی برای قدم نفس می‌آورد؟
- ۲- نظر سهروردی در رابطه با حدوث نفس چیست و چه دلایلی برای حدوث نفس می‌آورد؟
- ۳- نظر افلاطون و سهروردی به تفکیک در رابطه با بقا و جاودانگی نفس چیست؟

۵-۱ محدوده و قلمرو تحقیق

در این تحقیق سعی شده است که مبانی فکری فیلسوفان (افلاطون و سهروردی) در رابطه با حدوث و قدم نفس مطرح گردد. در مورد تعریف نفس، تبیین ماهیت نفس، ادراک نفس و قوای نفس، بساطت نفس، حقیقت نفس، ادله تجرد نفس، قدم نفس، جاودانگی نفس از نظر افلاطون مورد بررسی قرار گرفته است و نظرات سهروردی در مورد تعریف نفس، ماهیت نفس، ادراک و قوای

نفس، بساطت و تجرد نفس و حدوث نفس و نظر شارحان سهروردی و جاودانگی نفس مورد بررسی قرار گرفته است و سپس مقایسه‌ای انجام شده است.

۱-۶ روش تحقیق

روش مطالعه‌ی این تحقیق به صورت کتابخانه‌ای بوده است که با استفاده از کتب موجود در کتابخانه‌های معتبر و فیش‌برداری و کنار هم گذاشتن و تحلیل میان نظرات انجام گرفته است.

۱-۷ طرح پژوهش

تحقیق ما در پنج فصل که فصل اول آن کلیات تحقیق است که شامل بیان مسأله، هدف تحقیق، پیشینه، فرضیه، قلمرو و روش و طرح تحقیق می‌باشد.

در فصل دوم به بیان نظرات مختلف افلاطون در رابطه با نفس و بخشی در مورد قدم نفس در نظر افلاطون پرداخته شده است که در مجموع شامل ده بخش است.

در فصل سوم به بیان نظرات مختلف سهروردی در رابطه با نفس پرداخته شده و بخش هشتم آن که حدوث نفس سهروردی را مطرح کرده‌ایم شامل یازده زیرمجموعه است.

و در فصل چهارم بررسی و تطبیق نظر هر دو فیلسوف می‌باشد.

و در فصل پنجم به نتیجه‌گیری کلی از این مباحث اشاره کرده‌ایم.

فصل دوم:

قدم نفس از دیدگاه

افلاطون

۱-۲ تعریف نفس از دیدگاه افلاطون

افلاطون به هیچ وجه تسلیم علم النفس سطحی جهان شناسان پیشین که نفس را تأویل به هوا یا آتش یا اتم می‌کردند نشد. او نه مادی مذهب بود و نه از کسانی که نفس را پدیده ای فرع بر بدن می‌شمارند. بلکه طرفدار قطعی و سر سخت اصالت روح بود. او به طور آشکاری معتقد بود که نفس از بدن متمایز است و با ارزش ترین دارایی انسان را نفس می‌دانست و به این امر معتقد بود که کار اصلی انسان باید توجه و مراقبت راستین از نفس باشد. افلاطون نفس را به عنوان « خود آغاز گر حرکت » یا « منشأ حرکت » تعریف می‌کند و چون چنین است، نفس مقدم بر بدن است به این معنی که نفس نسبت به بدن برتر است (بدن متحرک می‌باشد بدون این که مبدأ حرکت باشد.) و باید بر بدن حکومت کند. در تیمائوس افلاطون بیان می‌کند که « تنها شیء موجودی که خاصه دارای عقل و خرد است نفس است، و این شیئی نامرئی است، در صورتی که آتش، آب، خاک و هوا مرئی اند.» (کاپلستون، ۱۳۸۸، ۲۴۰-۲۳۹) افلاطون به تمایز ذاتی بین نفس و بدن اشاره می‌کند ولی او هرگز مخالف تأثیر بدن بر نفس نیست. به عنوان مثال در جمهوری تربیت بدنی را جزء تربیت حقیقی می‌شمارد و با بعضی انواع موسیقی به خاطر تأثیر بدی که روی نفس می‌گذارند مخالف است. در تیمائوس می‌گوید «تربیت بد بدنی و عادات شرارت آمیز تأثیر بدی روی نفس می‌گذارند که ممکن است غیر قابل درمان باشد.» (کاپلستون، ۱۳۸۸، ۲۴۰).

بنابراین، حتی اگر افلاطون به گونه ای عنوان می‌کند که نفس کاری جز سکونت در بدن و استفاده از آن را ندارد ما نباید منکر عمل متقابل نفس و بدن بر یک دیگر باشیم. ممکن است افلاطون این عمل متقابل را تبیین نکرده باشد. افلاطون در رساله های متعدد چون فیدون، فایدروس، ته ته تئوس، تیمائوس و جمهوریت مسئله نفس و به خصوص، نظریه ی شناخت را مورد بحث قرار داد و جوانب مهمی از علم النفس را نمایان ساخت.

افلاطون اصل روح را از عالم مثل می‌داند و نفس را موجودی می‌داند که قبل از تعلق به بدن موجود بوده است. وی می‌گوید: همین که روح در تن جای گرفت، خود آگاهی را از دست داده و بی هوش می‌گردد، ولی چون هیجان و تکاپوی ناشی از جریان رشد و تغذیه آرام تر گردید، حرکات دورانی روح، آرامش خود را باز می‌یابد و دوباره روح به راه خود باز می‌گردد. نفس با گذشت زمان، سیر خود را متعادل ساخته و از آن پس، پیشرفت خود را با راه هر یک از مدارها سازگار می‌سازد. (افلاطون، ۱۳۸۰، ۱۱۸۵- دکتر اسحاق طاهری، ۱۳۸۸ و ۳۱).

افلاطون نفس را به چشم تشبیه نموده است و بیان می‌کند که، همان طور که چشم، در معرض روشنایی خورشید اشیاء را می‌بیند نه در تاریکی، نفس نیز آن گاه که اشیای دارای نور حقیقت را مورد توجه قرار می‌دهد و به واسطه ی حواس با آن‌ها مواجه می‌شود، تنها شبیحی درک می‌کند و حقیقت آنها را نمی‌یابد. او سرانجام سبب شناسایی را «مثال» می‌داند. و معتقد است که روان آدمی فارغ از امور مادی، صور و معانی اشیا را می‌یابد و از این طریق، می‌تواند بر جزئیات حکم کند و این همان جنبه ی پیشین علم است که سبب «تذکار» و علم می‌گردد. از این رو، نفس قبل از تعلق به بدن، در عالم مثل موجود بوده و از حقایق عالم ماده، آگاه بوده است. اما وقتی به جسم تعلق گرفت، از طریق حواس منفعل می‌شود و تذکار، صورت می‌گیرد و از موجودات مادی آگاه می‌شود. به نظر افلاطون، جسم مانع شناخت حقیقت است ولی روح که عقل محض است و دارای، علم واقعی است می‌تواند به شناخت حقیقت نائل گردد، اما روح به اعتبار اتحادی که با جسم دارد ناگزیر از کسب معرفت از طریق حواس است و چون حواس از درک حقیقت و واقعیت ناتوانند، روح دچار خطا و

لغزش می‌شود. افلاطون به همه ی جوانب نفس توجّه کرده و حتّی به «تصور صریح» نفس پرداخته است.

۲-۲ تبیین ماهیت نفس

با توجه به کتبی که در رابطه با علم النفس افلاطون نوشته شده می‌توان نتیجه گرفت که افلاطون نظریه ی نفس به عنوان هماهنگی بدن را که توسط فیثاغورس و طرفدارانش بیان شده، قبول ندارد. بر پایه ی عقیده فیثاغورس و طرفدارانش روح فردی به دلایلی نمی‌تواند جسمانی باشد اما می‌تواند از جسم و عناصر و اجزای جسمانی موجود زنده ناشی شود، از این رو روح آدمی را هماهنگی اعضای بدن مادی دانسته اند و آن را به هماهنگی تارهای چنگ تشبیه کرده اند. ولی افلاطون نظرش خلاف این است و چنین ادعایی را از دیگران نمی‌پذیرد.

افلاطون دلایلی بر ردّ نظریه ی هماهنگی دارد که به آن‌ها می‌پردازیم :

دلیل ۱: نفس قبل از وجود بدن در عالمی دیگر، وجودی مستقل داشته زیرا آدمی هنگام تعلّم چیزهایی به یاد می‌آورد که نه در کتابی خوانده و نه از کسی شنیده پس باید آن‌ها را پیش از متولد شدن در عالمی دیگر شهود کرده باشد چرا که تعلّم چیزی جز تذکّر و یاد آوری نیست . پس نفس قبل از بدن به صورت موجودی راستین وجود داشته است اما موسیقی چنگ نمی‌تواند قبل از تارهار چنگ و حتّی قبل از نواخته شدن آن وجود داشته باشد زیرا موسیقی چنگ حاصل ترکیب اجزای چنگ است از این رو تا تارهای چنگ نباشد نغمه ای پدید نخواهد آمد پس نفس نمی‌تواند هماهنگی بدن باشد و قیاس به نغمه ی چنگ مع الفارق است . افلاطون در رساله ی فیدون این مطلب را چنین شرح داده : «تشبیه روح به نغمه چنگ درست نیست زیرا چنگ و تارها و صدای چنگ پیش از نغمه وجود دارند و نغمه پس از همه ی آن‌ها به وجود می‌آید و پیش از همه ی آن‌ها از میان می‌رود.....روح ما پیش از دخول به قالب تن وجود اصیل و مستقل داشته است . از این رو نه خود ادعا خواهد کرد که روح نغمه ای است که از هماهنگی اجزاء تن پدید آمده است و نه چنین ادعایی را از دیگران خواهم پذیرفت.» (افلاطون، ۱۳۸۰، ۴۹۵)

دلیل ۲: چیزی که از هماهنگی اجزایی پدید آمده هرگز نمی تواند ویژگی هایی مغایر با ویژگی های اجزا و فعل و انفعالاتی متفاوت با آن ها داشته باشد و نغمه هم که از ترکیب تارهای چنگ پدید می آید نمی تواند ویژگی مغایر با ویژگی های چنگ داشته باشد بلکه از هر جهت تابع چنگ و تارهای آن است. اما نفس آدمی بر خلاف موسیقی چنگ هرگز دارای خواص بدنی یعنی تمایلات و مشتیهات آن نیست و شاهد این مسئله برخی از نفوسی هستند که در مقابل شهوات و هواهای نفسانی مقاومت می کنند ولی اگر نفس هماهنگی اجزای تن باشد می بایستی کاملاً از هواهای بدن و اجزای آن متابعت کند. افلاطون در رساله فیدون گفته: «اگر روح نوعی هماهنگی و نغمه باشد نمی تواند بر خلاف چیزی که هماهنگی ناشی از آن است حرکتی کند بلکه کیفیت آن بسته به این خواهد بود که تارهای چنگ را چگونه کوک کنند و آن را چگونه بنوازند و خلاصه، هماهنگی همواره تابع آن عوامل خواهد بود نه حاکم بر آن هاچنین می نماید که روح بر خلاف تن عمل می کند».

(افلاطون، ۱۳۸۰، ۴۹۸)

دلیل ۳: ارواح از آن جهت که روح اند تفاوتی با یک دیگر ندارند بلکه تفاوتشان صرفاً در خصوصیات است که در زندگی دنیا کسب کرده اند از سوی دیگر ارواح اوصافی هم در دنیا کسب می کنند به طوری که برخی متصّف به اوصاف نیک می شوند و برخی متصف به اوصاف رذیله می گردند. سئوالی پیش می آید که آیا روح که حاصل هماهنگی اجزای بدن است هماهنگی دیگری هم دارد یا خیر؟ اگر دارای هماهنگی دیگری هم باشد باید سئوال کرد که این هماهنگی دیگر حاصل از چه اموری است و اگر دارای هماهنگی دیگری نیست حالات مختلف آن چگونه پدید می آیند؟ پس چون حالات نفس نمی تواند حاصل هماهنگی باشد نفس هم نمی تواند برآیند اجزای بدن باشد. افلاطون در محاوره فیدون بیان می کند که: «اگر یک هماهنگی دارای شدّت و ضعف نباشد باید بگوییم که در ایجاد و ترکیب آن شدّت و ضعفی به کار برده نشده». (افلاطون، ۱۳۸۰ و ۴۹۶)

دلیل ۴: هماهنگی قابلیت و وجود پیدا کردن است و ناهماهنگی فساد و نابود شدن است و چیزی که هماهنگی باشد هرگز نمی تواند فاسد شود چون هماهنگی در عین هماهنگی نمی تواند ناهماهنگی را بپذیرد.

پس اگر نفس هماهنگی اجزای بدن باشد نمی تواند ناهماهنگی را بپذیرد زیرا نباید فاسد و نابود شود چرا که نمی تواند ناهماهنگی را بپذیرد. بنابراین نفس و روح آدمی نمی تواند حاصل هماهنگی اجزای بدن باشد.

و به گفته افلاطون: «به این نتیجه می رسیم که روح، اگر هماهنگی باشد، اصلاً نمی تواند معیوب و دارای رذیلت باشد زیرا هماهنگی نمی تواند دارای ناهماهنگی باشد». (افلاطون، ۱۳۸۰، ۴۹۷)

دلیل ۵: اگر نفس حاصل هماهنگی اجزای بدن باشد، ارواح موجودات زنده بایستی از لحاظ نیکی برابر باشند زیرا ارواح از حیث اینکه روح اند با یک دیگر تفاوتی ندارند، علی رغم اینکه، از حیث نیک بودن با یکدیگر تفاوت دارند و پس نفس نمی تواند هماهنگی اجزای بدن باشد. این دلیل در یکی از محاورات افلاطون به این شکل بیان شده که: «اگر روح را هماهنگی بدانیم ارواح همه ی جانداران چون از حیث روح بودن فرقی با یک دیگر ندارند باید از حیث نیکی با هم برابر باشند». (افلاطون، ۱۳۸۰ و ۴۹۷)

پس، افلاطون نفس را هماهنگی بدن نمی داند و دلایلی بر ردّ این نظریه نیز بیان می کند و اعتقاد دارد که، روح قبل از اینکه به قالب تن داخل شود وجودی مستقل داشته است و اینکه روح بر خلاف تن عمل می کند و روح نخستین و کهنترین همه ی چیز هاست و آغاز هر حرکتی است. درست است که افلاطون تمایز ذاتی میان نفس و بدن را بیان می نماید ولی او هرگز مخالف تأثیر بدن بر نفس نیست. به عنوان مثال در جمهوری، تربیت بدنی را جزء تربیت حقیقی می شمارد و با بعضی انواع موسیقی به خاطر تأثیر بدی که روی نفس می گذارند مخالف است. وی در تیمائوس می گوید: «تربیت بد بدنی و عادات شرارت آمیز تأثیر بدی روی نفس می گذارند که ممکن است غیر قابل درمان باشند». (کاپلستون، ۱۳۷۵، ۲۴۱)